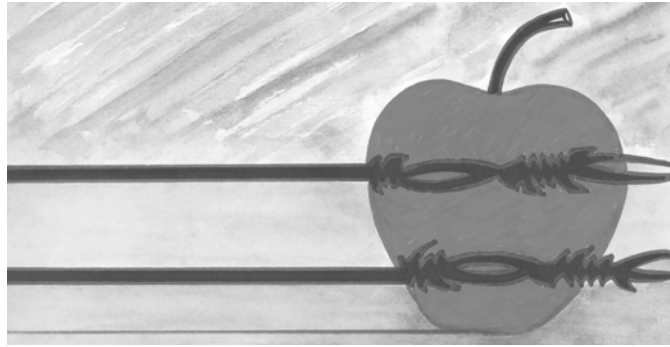




پروفسور سیدحسین امین

# نماد فرهنگ ایرانی



## در زندان زمان و مکان

# حافظ

ذکر نام و نشان افراد و اشخاص و اقوام یا اماکن و بلاد، یا استناد او به آیات قران یا اشعار متقدمان - ناگزیر اشعار او را باید در سایه‌ی محیط طبیعی و فرهنگی عصر حافظ و معانی حقیقی و طبیعی آن اشارات، تفسیر کرد.

حافظ را به مثابه‌ی یک «موجود فرهنگی» با همه‌ی محدودیت‌های زمانی و مکانی‌اش، این‌گونه از اشعار خود او می‌توان شناخت که وی به تصریح «خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش»، اهل شیراز و متوطن در آن شهر بوده است. تحصیلات رسمی خود را نیز در ادب پارسی و عربی، برابر نورم زمان و در مکتب‌ها و مدرسه‌های موجود در همان شهر گذرانده است. از اشعار او به‌خوبی آشکار است که زن و فرزند داشته است، چنان‌که در حق همسر خویش ساخته است:

مرا در خانه سروی هست کاندرا سایه‌ی قدش  
فراغ از سرو بستان و شمشاد چمن دارم  
یا در جای دیگر همین مضمون را در حق همسر خویش چنین تکرار کرده است:

□ حافظ، هم نایغه‌ی فرهنگی ایران و هم نماد فرهنگ ایرانی است. نایغه، البته زندان زمان و مکان را می‌شکند، اما در عین حال همه‌ی انسان‌ها حتا نوابغ، برآمده از محیط طبیعی و فرهنگی خویش‌اند؛ فرهنگ هم بخش «انسان‌ساخته‌ی محیط» بیش نیست و به قول فرنگی‌ها:

Culture is the man-made part of the environment  
چنین است که حافظ را نمی‌توان از زمان و مکان حیات او به‌کلی جدا کرد، بلکه در موارد بسیاری - هم‌چون اشارات تاریخی و

## باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است

### شمشاد خانه پرور من، از که کم تر است

درباره‌ی فرزندش نیز که در جوانی مُرده است، علاوه بر ساختن ماده‌ی تاریخ معروف، چند جای در غزلیات در رثاء او نالیده است:

لبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد

باد غیرت به صدش خار پریشان دل کرد

قره‌العین من آن میوه‌ی دل، یادش باد

که چه آسان بشد و کار مرا مشکل کرد

یا در جای دیگر گوید:

### آن یار کزو خانه‌ی ما جای پری بود

#### سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود

و در جای دیگر: دلا دیدی که آن فرزانه فرزند / چه دید اندر

خم این طاق رنگین؟ / به‌جای لوح سیمین در کنارش / فلک بر

سر نهادش لوح سنگین.

حافظ هم‌چنین از اوضاع اجتماعی و محیط زندگی خود و

قدرشناسی ابنای روزگار، شکایت‌ها کرده است:

### آب و هوای فارس عجب سغله پرور است

کو هم‌رهی که خیمه از این خاک برکنم

\*\*\*

### ما آزموده‌ایم در این شهر بخت خوش

باید برون کشید از این ورطه رخت خویش

\*\*\*

### سخن دانی و خوش‌خوانی نمی‌ورزند در شیراز

#### بیا حافظ که تا خود را به ملکی دیگر اندازیم

ارتباط حافظ با پادشاهان و وزیران روزگار او نیز در اشعارش

مصرح است. برای مثال، در چند جای، شاه شجاع (وفات ۷۷۶) را و

در غزل‌های دیگر سلطان شیخ‌اویس ایلخانی، هم‌چنان که

جلال‌الدین توران شاه وزیر، ابواسحاق اینجو، شاه منصور،

زین‌العابدین (پسر شاه شجاع) و چندین کس دیگر را با ذکر نام و

عنوان و لقب ستوده است؛ هم‌چنان که سفر او به شهر یزد (به

دعوت شاه یحیی مظفری) و متوسل شدن او به آصف عهد برای

بازگشتن به شیراز و هم سفر او تا جزیره‌ی هرمز به قصد رفتن به

هندوستان (به دعوت شاه محمود دکنی) در غزلیات او منعکس است.

حافظ در قطعه‌ی معروف زیر، با ذکر نام پنج تن از بزرگ‌مردان

هم‌عصر خویش در زمینه‌های سیاسی، قضایی، عرفانی، فرهنگی و

اجتماعی، در حقیقت در شناسایی هویت تاریخی و ارتباط خود با

محیط اجتماعی‌اش به ما بیش‌ترین اطلاع را می‌دهد:

به عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق

به پنج شخص عجب، ملک فارس بود آباد

نخست، پادشهی هم‌چو او، ولایت‌بخش

که جان خویش بی‌رورد و داد عیش بداد

دگر مربی اسلام: شیخ مجدالدین

که قاضی‌ای به از او آسمان ندارد یاد

دگر بقیّت ابدال: شیخ امین‌الدین

که یمن همت او کارهای بسته گشاد

دگر شه‌نشه دانش: عضد که در تصنیف

بنای کار «مواقف» به نام شاه نهاد

دگر کریم: چو حاجی قوام دریادل

که نام نیک ببرد از جهان به بخشش و داد

## نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند

خدای عز و جل جمله را بیامرزاد

در این قطعه، حافظ به سلسله‌مراتب اهمیت اجتماعی، اول از

پادشاه (شیخ ابواسحاق)، سپس از قاضی‌القضات (شیخ مجدالدین)،

بعد از شیخ‌المشایخ (شیخ امین‌الدین کازرونی)، آن‌گاه از سرآمد

دانشیان (قاضی عضدالدین ایچی) و دست‌آخر از وزیر سرمایه‌دار و

کریم‌الطبع (حاجی قوام) یاد می‌کند. گفتنی است که این بزرگان

به‌طور مسلم در زمان حیات حافظ، حرمت و عزتی صد چندان بیش

از حافظ داشته‌اند؛ اما امروز این شعر حافظ است که مانده است، نه

زر و زور شاه ابواسحق و حاجی قوام وزیر یا نفوذ و قدرت قاضی

مجدالدین و شیخ امین‌الدین.

به‌رغم زمان‌ناپذیری حافظ، باز تصدیق باید کرد که حافظ

محصول زمان و محصور مکان بوده است. این واقعیت در پیوندهای

عینی و ذهنی حافظ با فرهنگ، دیانت، سیاست و اقتصاد زمانه‌اش

مشهود است. تأثیرپذیری او از شاعران دیگر که در دیوان حافظ

آشکار و نمایان است، هویت تاریخی حافظ و پایگاه او را در زمان

حیاتش نشان می‌دهد.

حافظ اگر در زمان و مکان دیگری زاده و پروریده شده بود،

تحت تأثیر چیزها و کسانی دیگر بود و در عوض، زیر تأثیر این

عوامل قرار نمی‌گرفت. اما حالا که او یک شاعر شیرازی قرن هشتم

هجری است، ارتباط و تأثیر و تأثر او از حوزه‌ی فرهنگی زادگاه و

خاستگاه‌اش در آن زمان و اوان، اجتناب‌ناپذیر است.

## نقد و نظر

این ملاحظات تاریخی و ادبی، هم‌چنان که تصحیح انتقادی

دیوان حافظ براساس نسخه‌های کهن یا مقایسه و مقارنه‌ی غزلیات

حافظ با اشعار شاعرانی که حافظ به استقبال آنان رفته یا مضمون‌ها،

تعبیرها، تشبیه‌ها و استعاره‌هایی را از آنان وام گرفته است،

محدودیت‌های زمینی و زمانی حافظ را آشکار می‌کند و حتا ممکن

است خلاقیّت هنری یا احیاناً پیام‌های ذو وجوه و پر رمز و راز او را

که جنبه‌ی جهانی و یونیورسال دارد، به قیود زمانی و مکانی مقید و

محدود کند.

چنین پژوهش‌ها و نتیجه‌گیری‌هایی پذیرفته‌ی انبوهی از اهل

ذوق نیست. اینان، مصححان تابع سبک تصحیح انتقادی و نیز

محققان و مورخان سر در کتاب خردپیشه را مسخره می‌کنند که به

شیوه‌ی شیفتگان آثار عتیقه در نسخه‌های کهنه به حفّازی

می‌پردازند، و مانند علی دشتی می‌گویند که: «بهتر است هرچه این

موجودهای ذهنی را از اوج جلال و عظمت خود، فرود می‌آورد، دور

بریزیم.» اما معلوم نیست که این «موجود ذهنی» باید «حافظ»

موجود در ذهن ادیبان و متذوقان دیروز یا امروز یا فردا باشد؟ یا در

ذهن عامیانی که حافظ را شاگرد نانوا و خمیرگیر و عاشق شاخه‌نات

می‌دانند؟ و به هر صورت، چرا موجود در اذهان محققان نباید

مشمول این حکم واقع شود؟

باری، بی‌هیچ شک و شبهه‌ای، حافظ در اشعار خود - هم از

جهت قالب و سبک کلام و هم از جهت مضمون و درون‌مایه‌ی

کلام و پیام - از شاعران متقدّم و معاصر خود تأثیر پذیرفته است. اما

این واقعیت غیرقابل انکار که حافظ تحت تأثیر مثلاً خواجه، یا عماد

فقیه کرمانی یا میرکرمانی (که دو نفر اخیر هم مقلد خواجه بوده‌اند)،

در سبک سخن و شیوه‌ی کلام قرار گرفته است، موجب آن نیست که خلاقیت حافظ و ارتقاء و اعتلاء حافظ بر شعر خواجه انکار شود. هم‌چنان که اگر محققى بخواهد زندگی‌نامه‌ی مولانای رومی را بنویسد، باید استادان او را معرفی کند، اما این واقعیت که در مثل برهان‌الدین ترمذی، استاد مولانای رومی بوده است، یا این واقعیت که نجم‌الدین دایه از حیث مقام ارشاد و حرمت خانقاهی بر مولانا مقدم بوده است و مولانا و صدر قونوی او را بر خود مقدم می‌داشته و پشت سر او نماز می‌خوانده‌اند، البته موجب ترجیح برهان‌الدین ترمذی بر مولانا نمی‌شود و از شأن فرهنگی و جایگاه عرفانی مولوی نمی‌کاهد.

شاهد دیگر بر تأثیر چشم‌گیر محیط بر حافظ، همانا در تعلقات ذهنی و مذهبی او نمایان است. حافظ اگرچه هم با اندیشه‌ها و باورهای ملامتییه و قلندریه و هم با کیش زرتشتی و آیین مهری و خرابه (خورابه) و مهرابه میانه دارد، در مجموع، بیش از هر مکتب و مذهبی، متأثر از فرهنگ حاکم روزگاران خویش یعنی اسلام اهل سنت و مذهب اشعری است. او، همانند هر مسلمان معتقد، یک‌جا «و ان یکاد» می‌خوانده است:



### حضور خلوت انس است و دوستان جمع‌اند

«و ان یکاد» بخوانید و در فراز کنید

و جای دیگر (حمد) و سوره‌ی اخلاص (قل هو الله احد) می‌خوانده و «حرزیمانی» فوت می‌کرده است:

بس که ما «فاتحه» و «حرزیمانی» خواندیم

وز پی‌اش سوره‌ی «اخلاص» دمیدیم و برفت

خواننده‌ی این بیت باید بداند که «حرزیمانی» دعایی است که به روایت اهل حدیث، امام علی از پیامبر اسلام تعلیم گرفته و سپس آن را به خواهش یکی از امیران یمن که از ترس دشمنان محلی به آن حضرت پناه آورده بود، به قید کتابت درآورده است. هیچ خواننده‌ی بی‌غرضی نمی‌تواند متأثر بودن حافظ را از فرهنگ غالب عصر او که نه تنها در مقام یک فرهنگمند قرآن‌شناس و «حافظ قرآن»، سوره‌های «فاتحه و اخلاص» و آیه‌ی «ان یکاد»، بلکه

دعای «حرزیمانی» را نیز پذیرا بوده است، انکار کند. حافظ، باز در جای دیگر مانند هر مسلمان معتقد دیگر خود را به قرآن، سوگند می‌دهد و می‌گوید:

حافظ به حق قرآن کز زرق و شید باز آی

باشد که گوی عیشی در این جهان توان زد

### نتیجه‌ی سخن

هویت تاریخی حافظ به عنوان «خواجه شمس‌الدین محمد شیرازی متخلص به حافظ» یعنی تولد، تحصیل، ازدواج، زندگی، ارتباطات فرهنگی و استقبال و تأثیرپذیری او از شعر شاعران هم‌عصرش یا شاعران پیش از خودش (اعم از ایرانی و انیرانی و پارسی و تازی) یا ارتباطات اجتماعی و سیاسی و خلاصه حضور فرهنگی و ادبی او در قرن هشتم هجری در شهر شیراز، امر فوق‌العاده‌ای نیست. نیز این واقعیت که محیط عمومی و اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی قرن هشتم در فارس در زندگانی و ذهن و زبان حافظ موثر بوده است، انکارناشدنی است. دکتر قاسم غنی دو جلد کتاب سودمند خود را - با عنوان **تاریخ تصوف و تاریخ عصر حافظ** - برای اثبات همین تأثیرگذاری بر حافظ نوشته است. ما نیز تأثیر زمان و مکان را در همه‌ی ابناء بشر و از جمله در حافظ انکار نمی‌کنیم. حتا مسلم می‌دانیم که حافظ در سبک بیان شعری خود نیز، گاهی، تحت تأثیر شاعران دیگر قرار گرفته و اعتراف کرده که: «دارد غزل حافظ طرز سخن خواجه». اما در نهایت می‌گوییم که حافظ - و هر شاعر یا هنرمند خلاق دیگر - ممکن است در کار خلاقیت هنری خود راه به ساحتی فراتر از مکان و زمان خود برد و دریافت‌های استعلایی و ادراک‌های عمیق فردی خود را در چنان لحظات استثنایی از طریق هنر خود به خواننده و شنونده یا بیننده انتقال دهد. رمز جذابیت، زمان‌ناپذیری و جاودانگی حافظ نیز در انعکاس چنین دریافت‌های فوق‌زمانی و فوق‌مکانی الهام‌گونه در قالب ایهام، کنایه، استعاره و تشبیه در شبکه‌ی جادویی خاص کلام اوست. او پیوسته از درد دوری یا بی‌التفاتی معشوق و محبوب می‌نالند، اما جز در موارد استثنایی، هیچ اطلاع و آگاهی خاصی از ویژگی‌های آن محبوب (آسمانی یا زمینی؟ واقعی یا تخیلی؟ غایب یا حاضر؟ مرد یا زن؟ پیر یا جوان؟ و...) به ما نمی‌دهد و گاهی مفاهیم باده و شراب را چنان ذووجه و در قالب کنایه و استعاره به کار می‌برد که حتا بتواند با ساکنان حرم عفاف مستانه به می‌گساری بپردازد! حاصل سخن آن‌که اگرچه شناسایی اوضاع تاریخی و فرهنگی عصر حافظ برای شناسایی کامل حافظ واجب است، اما راز جاودانگی و رمز ماندگاری شعر حافظ در نبوغ و خلاقیت ادبی اوست. به عبارت دیگر، حافظ نابغه‌ای فرهنگی است که در شیراز در قرن هشتم زیست و لذا نه تنها از جهت زمان و مکان، بلکه هم‌چنین از جهت زبان، فرهنگ، سیاست، اقتصاد و... به حدود معینی محدود بود. این اوضاع از جمله این که «زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی است»، یا «وظیفه گر برسد، مصرفش است مُل است و نبیذ»، یا «قسم به حشمت و جاه و جلال شاه شجاع» و... همه در دیوان حافظ منعکس است، اما انعکاس این اوضاع و احوال سیاسی و فرهنگی عصر حافظ در ذهن و زبان او از اهمیتی به مراتب کم‌تر برخوردار است؛ چرا که پیام حافظ یونیورسال، جهان‌شمول و زمان‌ناپذیر است. ■